

## در این شماره میخوانید:

- *بیداری و انقلاب توده های ستمدیده در جهان عرب* بهروز ناصری، ص.2
- *آغاز دوران اعتراضات وسیع توده ای*
- *مصاحبه با رفیق صدیق اسماعیلی در مورد دستمزدها* ص.8  
بمناسبت 8 مارس
- *زنان چه چیزی را به کارل مارکس مدیون هستند* کلارازنکین، ص.12
- *کومه له و اعتراضات مردم کردستان عراق* بهروز ناصری، ص.15

### گرامی باد 8 مارس، روز جهانی زن!

8 مارس امسال، مصادف است با صعود اعتراضات توده ای، قیامها و انقلابات در شمال آفریقا و خاورمیانه علیه حکومتهای خودکامه. این نسیم دل خنک کننده به ایران هم خواهد رسید و حکومت خودکامه و سرتاپا دروغ و ریای اسلامی را بلاخره به بایگانی خواهد سپرد. زنان بعنوان نیمی از جامعه از قدرت عظیمی برخوردارند، به آن شرط که آن قدرت نهفته فعلیت یابد، کل سیستم را سست و به لرزه درخواهد آورد. انقلاب اکتبر 1917 هم با تظاهرات زنان شروع شد و سپس به سایر مراکز کارگری تسری یافت. زنان یکی از نیروهای اصلی شرکت کننده در انقلابات مصر و تونس و اعتراضات توده ای در ایران و خاورمیانه هستند.

رمز موفقیت در این مبارزات این است که توده زنان کارگر به این آگاهی و قناعت برسند که سوسیالیسم آن آلترناتیو اجتماعی است که زنان را از قید ستم جنسی و طبقاتی رها میسازد و جایگاه آنان بعنوان انسانهای واقعی در جای خود قرار میگیرد.

بهترین گرامیداشت روز زن، گسترش مبارزه برای سوسیالیسم در ایران و اتحاد و سازمانیابی طبقه کارگر برای تغییر وضعیت موجود است.

**مسئله زن مسئله طبقه کارگر و سوسیالیسم است**

## بیداری و انقلاب توده های ستمدیده در جهان عرب

### تونس

هفدهم دسامبر 2010 زمانیکه یک جوان فارغ التحصیل شده ، اما بیکار ، که در صدد فروش میوه و سبزیجات برای امرار معاش بوده ، با ممانعت پلیس روبرو میشود و جوان 26 ساله بیکار در اعتراض به اقدام پلیس خود را آتش میزند. جان باختن آن جوان بیکار نقطه شروع تحول بزرگی در جهان عرب شد. تظاهراتهای اعتراضی شکل گرفته و گسترش یافتند.

تظاهراتهای تونس بسرعت به قیامی تبدیل شدند که اولین نتیجه آن سقوط دولت و فرار رئیس جمهور بن علی بود. بن علی که از سال 1987 بدنبال کودتای که علیه حبیب بورقینه بر صندلی ریاست جمهوری تکیه زده بود بمدت 23 سال این سمت را در دست خود نگه داشت. در یک فاصله زمانی بین 17 دسامبر که اولین تظاهراتها علیه دولت و شخص رئیس جمهور شروع شد تا 14 ژانویه که بن علی تونس را ترک کرد، فاصله زمانی زیادی نیست. اعتراضات توده ای بسرعت به انفجار اجتماعی تبدیل شدند، طوریکه دولت و شخص رئیس جمهوری توانای مقابله با آنرا از دست داده بودند.

### مصر

اعتراضات و تظاهرات مصر بعد از قیام تونس آغاز شدند. اعتراض توده های مردم در مصر علیه بیکاری، گرانی، بی مسکنی، دستمزدهای پایین، فساد دولتی و استبداد حاکم بود. انقلاب مصر از 25 ژانویه شروع و تا 11 فوریه که حسنی مبارک از صندلی دائمی ریاست جمهوری سلطنت مآب ، که بمدت 43 سال بر کرسی ریاست جمهوری تکیه زده بود، از سمت خود کناره گیری و قاهره را ترک نمود، ادامه داشت. بعد از وادار کردن حسنی مبارک به کناره گیری مردم همچنان بطور خستگی ناپذیر در میدان آزادی قاهره حضور داشتند تا دسایس مختلف برای خنثی کردن انقلاب توده ها را امکان پذیر نسازند. تحولات مصر هنوز به انتها نرسیده و توده ها آگاه تر از گذشته هنوز در عرضه مبارزه هستند.

### تظاهرات و ناآرامیها در یمن

طبق اخبار خبرگزاریها هزاران تن از هواداران احزاب مخالف دولت یمن روز پنجشنبه 3 فوریه 2011 در صنعا تظاهرات کرده و خواستار تغییرات کامل و اعمال اصلاحات شدند. تظاهراتهای اعتراضی بر علیه علی عبدالله صالح رئیس جمهور یمن به شهرهای دیگر یمن سرایت میکند و 25 فوریه در شهر عدن در درگیری با پلیس یک تظاهر کننده به ضرب گلوله پلیس کشته و دهها نفر زخمی میشوند.

در مقابل این موج بزرگ اعتراضی رئیس جمهور علی عبدالله صالح برای بوجود آوردن آرامش در یمن وعده متوقف کردن اصلاحات قانون اساسی که به موجب آن میتوانست بار دیگر در دوره ریاست جمهوری شرکت داشته باشد را اعلام میکند. اما مردم معترض به تجربه دریافته اند که فریب وعده ها نخورند و موج مبارزات هنوز ادامه دارد.

زمانیکه توده های کارگر قیام کننده به این نتیجه برسند که خود باید قدرت سیاسی کشور را در دست داشته باشندو جامعه و تولید را راسا اداره کنند، نظام سرمایه داری به نفسهای آخر خود خواهد رسید.

**زنده باد آزادی و سوسیالیسم!**

### تظاهراتهای بحرین

به گزارش رادیو آلمان، " تظاهرات در بحرین در ادامه نارضایتی‌های عمومی است که در کشورهای شرق میانه رونما شده است. شاهدان عینی گفتند چهار تن از تظاهرکنندگان زمانی کشته شدند که پولیس در میدان «پیرل» شهر مانامه، پایتخت بحرین وارد شد تا این میدان را از وجود تظاهرکنندگانی که شب را در همان جا سپری کرده بودند، پاک کند. "

خواستهای تظاهرات کنندگان کناره گیری شیخ خلیفه بن سلمان الخلیفه نخست وزیر این کشور که 40 سال است بر این مسنت تکیه زده است، اصلاحات گسترده سیاسی در کشور و در قانون اساسی شامل افزایش حق شهروندان، آزادی بیان و علیه استبداد، افزایش دستمزدها و حل مشکل بیکاری بوده است.

و درست در تقابل با اعتراضات توده ای در بحرین علیه حکومت پادشاهی، " خبرگزاری رسمی بحرین جمعه اعلام کرد: "حمد بن عیسی آل خلیفه " پادشاه بحرین به مناسبت دهمین سال تدوین منشور ملی برای ایجاد اصلاحات در این کشور و تقدیر از وفاداری ملت بحرین به این منشور، مبلغ هزار دینار پس از اجرای مراحل قانونی لازم به هر خانواده بحرینی خواهد پرداخت."

### تظاهراتها و قیام در لیبی

در 16 فوریه تظاهرات ضد حکومت سرهنگ قزافی در دومین شهر لیبی یعنی بنغازی شروع میشود و بتدریج به پایتخت لیبی - طرابلس- و شهرهای دیگری مثل زاویه سرایت میکند. معمر قزافی 42 سال است که بعنوان رهبر لیبی بر صندلی قدرتی مستبدانه تکیه زده است. حکومتی مستبد و فاسد که در آن شهروندان لیبیایی از حقوق سیاسی برخوردار نبوده و احزاب حق فعالیت سیاسی ندارند.

سرهنگ قزافی یکی از رهبران مسلمان، دوست و متحد جمهوری اسلامی، در دنیا بعنوان یک انسان دیوانه و جنایتکار شناخته شده است. جنایتکاری که جنون کسب ثروت و قدرت او را واداشته تا از هر جنایتی که در دوره حیات ننگینش امکان پذیر است، کوتاهی ننماید. کشمکشها و درگیریهای مردم معترض با حکومت قزافی کماکان ادامه دارد. تاکنون هزاران نفر از قیام کنندگان لیبیایی کشته و مجروح شده اند. قزافی جنایتکار گفته است که هرکس رهبری او را نپذیرد سزاوار مردن است. او آن کسی است که تظاهرات مردمان معترض لیبی را بمباران کرد، برای سرکوب تظاهرات کنندگان از خمپاره و انواع سلاح سنگین استفاده کرده است. کاسه صبر مردم لیبی از این مستبد و جنایتکار اسلامی لبریز شده است. مردم لیبی تصمیم گرفته اند دولت قزافی را سرنگون کنند و خواهند کرد.

تاکنون مخالفان حکومت قزافی در حال پیشروی هستند و چندین شهر را مثل : شهر بنغازی، مصراته و زاویه را بطور کامل از دست نیروهای هوادار قزافی خارج کرده و مردم کنترل این شهرها را بدست گرفته اند. با این حال معمر قزافی تصمیم به مقاومت و جنگ با مردم قیام کننده گرفته است. تاکنون هزاران نفر از قیام کنندگان کشته و زخمی شده اند. نیروهای قزافی از تظر تجهیزات در موقعیت برتری قرار دارند. جنگ و گریز بین مردم قیام کننده و نیروهای مسلح قزافی ادامه دارد. با وجود ابهام در مورد سرنوشت نهایی وضعیت لیبی، یک چیز مسلم است، آنکه هیئت حاکمه هر چند از نیروی مسلح قوی هم برخوردار باشد، توانایی مقابله با مردم به پا خاسته و متحد را ندارد. شاه ایران از لحاظ نظامی در زمان خود به قدرتی تبدیل شده بود، ارتش حسنی مبارک در مصر از نظر نظامی به نیروی قدرتمند در آفریقا تبدیل شده بود و یا کشورهای دیگر. همه ی این موارد نشان میدهد که اگر توده های مردم به نقطه انفجار برسند، ارتش و نیروهای مسلح، با حکومتی که حافظ منافعشان است، مجبور به سقوط و شکست هستند.

**نان ، مسکن ، آزادی!**

## دوران اعتراضات توده ای و قیامها علیه حکومت‌های خودکامه

صعود اعتراضات توده ای و انقلابات در شمال آفریقا و کشورهای خاورمیانه خوش آمد. اوایل 1990 بورژوازی لیبرال گوش فلک را از نظریات و تئوریهای چون پایان تاریخ و سرمایه داری بعنوان آخرین سیستمی که سرنوشت و مقدرات انسان را تعیین میکند، کر کرده بود. اضمحلال شوروی سابق و بلوک شرق زمینه چنین تبلیغات‌های را به آنان میداد. تحت آن شرایط تعرضات وسیعی به کار و زندگی طبقه کارگر در همه کشورها انجام گرفت. اضمحلال شوروی و بلوک شرق، شرایط سرمایه داری بعد از جنگ سرد را به سرمایه داری کلاسیک اما اینبار به شکل مدرنتری، بازگرداند. زیرا که بخش خصوصی و آزاد سرمایه داری دیگر آن رقیب دولتی را سر راه نداشت که به ریکاوریهای مختلف خود ادامه دهد. در بطن جهانی شدن سرمایه، این نهادهای بین المللی سرمایه داری نظیر صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بودند که سیاستهای دست راستی بورژوازی لیبرال تحت لوای رقابت در بازار جهانی و ادغام در این بازار و همچنین رشد کشورها فرموله کردند. در این بین تفاوت بین کشورهای صنعتی و پیشرفته سرمایه داری با کشورهای درحال توسعه نه تنها به همان شکل سابق ادامه یافت، بلکه اختلافات و تفاوت زندگی انسان کارگر در این دو تیپ کشورها بیش از پیش شدت یافت. خیلی از کشورهای در حال توسعه برای اینکه بتوانند در اقتصاد جهانی و رقابت در این عرصه سهم و شرکت داشته باشند، راهی نداشتند جز اینکه به سیاستهای دیکته شده نهادهای نامبرده گردن نهند. دولتهای کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه و ایران که در چنین حسرتی بسر میبرند، همان برنامه های اقتصادی را مورد اجراء قرار میدهند که از سوی نهادهای فوق الذکر دیکته شده باشد. خصوصی سازیها، تعدیل نیروی کار و بیکارسازیها و تورمهای بوجود آمده و زدن حقوق کارگران و منجمله بازنشستگان و غیره اساس سیاستهای سرمایه داری در عصر کنونی را شکل میدهد. «با نیروی کار کمتر اما با بازدهی کار بیشتر» فرمول شناخته شده لیبرالیسم، زیر بنای برای سیاستهای رو بنای است. سرمایه داری غرب نبض این اوضاع را در دست دارد. حتی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی چنین انفجارهای اجتماعی را پیش بینی کرده بودند. اما سودخواهی سرمایه ایجاب میکند آنان سیاستهای خود را، حال با هر عواقب اجتماعی، دنبال کنند، زیرا به آن احتیاج مبرم دارند. سرمایه داری غرب به نگر داشتن وضعیت کشورهای در حال توسعه نیاز دارند زیرا که بخش مهمی از سودهای هنگفت خود را در کشورهای از لحاظ نیروی کار ارزان ولی از نظر مواد خام و سایر منابع معدنی غنی بدست می آورند. سیاست بورژوازی غرب در مورد کشورهای در حال رشد بوجود آوردن یا کمک به سرکار آوردن حکومت‌های خودکامه و مستبدی است که ابتدای ترین حقوق کارگری و شهروندی و آزادیهای سیاسی را سرکوب کرده و از سوی دیگر پایگاهی برای کشورهای غربی و آمریکا به حساب آیند. فقر و فلاکت‌های که دامنگیر توده های کارگر شده است نتیجه این وضعیت یعنی سرمایه داری این عصر با همه خصوصیات آن است.

وقتی مردم مصر به پا میخیزند، اعتراض و انقلاب آنها تنها علیه حسنی مبارک نیست، بلکه شعار نان و آزادی هم علیه حسنی مبارک هاست و هم علیه سرمایه داری غرب و نهادهای بین المللی سرمایه مالی.

صعود اعتراضات توده ای و قیامهای کنونی در شمال آفریقا و کشورهای خاورمیانه، هر چند متوجه حکومت‌های خودکامه کشورهای مربوطه و برای نان و آزادی است، اما از یکسویه دیگر هم برخوردار است و آنهم اعتراض علیه نهادهای بین المللی سرمایه داری غرب است. نگرانی بورژوازی غرب از انقلابات توده ای از پایین واقعی است، منافع اقتصادی و سیاسی آنان با خطر و دست انداز واقعی روبرو میشوند.

**زنده باد انقلاب! زنده باد سوسیالیسم!**

بنا به اهمیت موضوع، مقاله زیر که در ژوئن 2010 نوشته شده است، دوباره بازتکثیر میشود.

## آغاز دوران اعتراضات وسیع توده ای

بهرز ناصری  
2 ژوئن 2010

اواخر دهه 1980، دوران پایان جنگ سرد، دورانی بود که در تقابل دو قطب سرمایه داری بین غرب بعنوان نماینده لیبرالسم و سرمایه داری خصوصی بازار آزاد از یکسو و سرمایه داری دولتی بلوک شرق به سرکردگی شوروی از سوی دیگر، سرمایه داری بازار آزاد غرب شیپور پیروزی خود بر قطب رقیب را نواخت. با اضمحلال بلوک شرق و شوروی، جنگ سرد پایان یافته اعلام و لیبرالسم بعنوان برنده ای که تاریخ منبهد بشریت را رقم میزند، در مقابل مردمان کشورهای جهان قرار دادند. شرایط آن دوران بطور عام زمینه بوجود آوردن دو پدیده را فراهم آورد: از یکسو ایدئولوژیهای بورژوا از این امکان برخوردار شدند تا «پایان تاریخ» را اعلام کنند و نظریه پردازانی چون فرانسیس فوکویاما نتولیرالیزم را افق نهایی ارزیابی کنند... و از سوی دیگر آن شرایط موجب بوجود آمدن توهم بیشتر در میان توده های وسیعی را دامن زد تا آن حد که افق آینده برای تغییرات اساسی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در هاله ای از ابهام و ناروشنی فرو رود.

در آن زمان ایدئولوژیهای دست راستی و نتولیرال یگانه راه رستگاری بشر را در «دمکراسی»، و «اتحاد دمکراسی و بازار آزاد» نسخه پچی میکردند. تئوریهایی که عملاً برای تثبیت کردن قدرت بلا منازع آمریکا در عرصه بین المللی عرضه میشدند. آنچه بورژوازی و ایدئولوژیهای آنرا چنان گستاخ کرده بود تا لیبرالیزم را بعنوان افق نهایی بشریت اعلام دارند، پیروزی ای بود که یک جناح از خارج بورژوازی در مقابل جناح دیگر در چهارچوب نظام سرمایه داری کسب کرده بود. اما پیروزی سرمایه داری بازار آزاد در همان فردای اضمحلال بلوک شرق با جنگهای خونین در یوگسلاوی سابق و رشد ناسیونالیسم در اروپا و خاورمیانه طلوع کرد و پوچ بودن نظریه های ایدئولوژیهای دست راستی نتولیرالها در مورد پایان تاریخ و ازدواج دمکراسی با بازار آزاد را نشان داد و جهان را به عرصه قدرت نمایی بلوک بندیهای مختلف سرمایه داری از یکسو و گسترش اعتراضات از پایین علیه جنگهای امپریالیستی و دفاع از دستاوردهایشان از سوی دیگر تبدیل کرد.

جهان بیشتر دو قطبی دوران جنگ سرد، به جهان چند قطبی بین کشورهای بزرگ امپریالیستی تبدیل شد که هر کدام به موقعیت و جایگاه بین المللی که اشغال کرده بودند، سهم خود را در گسترش منافع اقتصادی و سیاسی در مناطق پیرامونی دنبال میکردند. جهان چند قطبی که مشخصه آن جنگ، آوارگی میلیونی، بیکاری و دهها مصیبت دیگر برای توده های کارگر و ملل کشورهای مختلف قاره ها بود.

پدیدار شدن جهان چند قطبی بعد از جنگ سرد، از یک زاویه بازگشت به یک دوره کلاسیک بود. به این معنا که آنچه که سرنوشت کار و زندگی انسانها را تعیین میکرد، برجسته کردن همان تقابل و کشمکش آشنا و دیرینه کار و سرمایه بود. در جهان دو قطبی دوران جنگ سرد، دو مولفه ی، اول وجود اتحاد شوروی و دوم سوسیال دمکراسی اروپا، بعنوان گاه گاه مانع سر راه سرمایه داری بازار آزاد و گاه بعنوان پنهان کننده تضادهای آشتی ناپذیر طبقاتی جلوه گر میشدند. پایان جهان دو قطبی، پایان پرده های مستتر کننده نیز بود. آنزمان که لیبرالیزم شیپور پیروزی خود را در اواخر دهه 80 میلادی نواخت، گرایشهای مختلف سرمایه داری آن بار خود را بر وفق فاتحان لیبرال بازسازی و اصلاح میکردند. مالکیت خصوصی و سود به چهارچوبی تبدیل شد که بر اساس آن خود را تعریف میکردند. برای نمونه، در دوران جنگ سرد، ما

شاهد وجود دولتهای رفاه بودیم که در آن سیستم که حاصل دوران بعد از جنگ جهانی دوم بود، دولت نقش برجسته ای در اقتصاد ایفاء میکرد (دولتهای رفاه در کشورهای اسکاندیناوی) و همان دولتها حد یک استاندارد متوسط زندگی برای شهروندان خود قایل بودند. در آن کشورها در آن دوران تقابل کار و سرمایه اصولاً از پیچیدگیهای بیشتری نسبت به سایر کشورها برخوردار بودند. اما انعکاس پیروزی لیبرالیزم در آن قبیل کشورهای که از یک دولت رفاه برخوردار بودند، در چرخش یا انتقال از «دولت رفاه» velferdsstaten به «جامعه رفاه velferdssamfunnet» متبلور گردید. دولت رفاه متکی بر اقتصاد دولتی بود، اما جامعه رفاه بر اساس و انطباق با سرمایه داری بازار آزاد پایه ریزی شده است.

از دوران بعد از جنگ سرد و پیروزی لیبرالیزم و سرمایه داری بازار آزاد بر سرمایه دولتی بلوک شرق بیش از دو دهه گذشته است. در این پروسه بیست ساله اساس تقابلهای و کشمکشهای طبقاتی بطور روشنتری اساساً در دو عرصه بزرگ متمرکز شده است. اول تقابل کار و سرمایه و دوم تقابل قطبهای مختلف سرمایه داری (آمریکا، اتحادیه اروپا، چین و روسیه). که در این میان آهنگ کشمکشها بین کار و سرمایه از حدت و شدت بسیار بیشتری نسبت به رقابت قطبهای سرمایه داری علیه یکدیگر برخوردار بوده است.

**با نشریه مبارزه طبقاتی همکاری کنید!**

در این فاصله شدت استثمار کارگران و تعرض سرمایه داران و دولتهای آنان علیه کار و معیشت کارگران با آهنگ ناموزون افزایش زیادی گرفته است. وقتی به مفهوم « آهنگ ناموزون» اشاره میشود، منظور مقایسه وضعیت زندگی کارگران در کشورهای پیشرفته سرمایه داری با کشورهای تحت سلطه و در حال رشد است. در رابطه با کشورهای صنعتی و پیشرفته سرمایه داری، همچنانکه لنین در اثر امپریالیسم بعنوان بالاترین مرحله سرمایه داری مفصلاً خصلتهای امپریالیستی سرمایه داری در آخرین مرحله اش را مورد بحث قرار میدهد و مفصلاً به تمرکز تولید، نقش بانکها، سرمایه مالی و صدور سرمایه میپردازد، شرایط دهه های اخیر به وضوح درستی تحلیل لنین از امپریالیسم را نشان داده است. برای نشان دادن علل بحران مالی آمریکا و کشورهای غربی در سالهای اخیر، که بنوبه خود بشیوه خیره کننده ای پوچ بودن تئوریهای نئولیبرالیسم را مبنی بر «پایان تاریخ» و «لیبرالیسم بعنوان افق نهایی انسان» برملا ساخت، اثرهای کاپیتال مارکس و امپریالیسم... لنین، مرجعهای معتبر هستند که با توسل به آنان بهتر میتوان بحرانهای سرمایه داری در کشورهای صنعتی و پیشرفته سرمایه داری را توضیح داد.

کشورهای قدرتمند و بزرگ سرمایه داری برای غلبه بر بحرانهای که با آن دست به گریبان هستند، بر شدت سرمایه گذاری در کشورهای تحت سلطه و در حال رشد افزوده اند تا آن که بر اثر سودهای کلان و نجومی حاصله از کشورهای عقب ننگه داشته شده، بتوانند کنترل بحران در کشور خود را در دست داشته باشند. از سوی دیگر، در مجموعه ای از کشورهای در حال رشد دولتهای در قدرت هستند، که ابتدال، عوام فریبی، دروغ و افزودن به ثروت، رقابتهای تسلیحاتی و اختصاص بودجه های کلان برای بخش نظامی و دولتی ها، تنها چند مشخصه و صفت برجسته دولتها در کشورهای در حال توسعه هستند.

در بطن شرایطی که سرمایه داری بازار آزاد و نهادهای وابسته سیاستهای اقتصادی کشورها را تدوین میکنند، فقر و فلاکت، بی حقوقی و استبداد زندگی و کار میلیونها انسان را به ورطه سقوط رسانده است. افزایش فقر و بی حقوقی و تحمیل یک زندگی غیر انسانی به کارگران و توده های مردم، آن شرایط مادی است که بر خلاف تبلیغات ایدئولوژیهای دست راستی لیبرالها، زمینه بوجود آوردن اعتراضات وسیع توده ای را فراهم کرده است. توده ها از فرصتهای گوناگون برای ابراز اعتراضات خود استفاده میکنند.

در پس بحران اخیر سیاسی در کشور سلطنتی تایلند که بدنبال کودتای سال 2006 شروع شد و نخست وزیر تکسین شیناوارتا بوسیله نیروهای نظامی در یک کودتا سرنگون شد و جدال بین دو سوی بورژوازی، توده های وسیعی در اعتراض به حکومت نظامی گرایان به سنگر بندی در خیابانها روی آوردند. صدها هزار معترض که سرخ پوشان مقلب گردیدند، خواستار استعفای و جاجیوا، انحلال پارلمان و انتخابات مجدد بودند. آن صدها هزار سرخ پوشی که در خیابانها سنگرندی کرده بودند، همه طرفداران نخست وزیر قبلی نبودند. بلکه اکثر آنان کارگران و انسانهای فقیری بودند که در اعتراض علیه فقر، بیکاری و زندگی مشقت بار به میدان اعتراض و مبارزه روی آورده بودند. آنان در اعتراضات ماه آپریل قرقیزستان که منجر به فرار رییس جمهور کورمانبیک از بیشکک پایتخت این کشور گردید و اپوزیسیون دولت موفق شدند پارلمان را اشغال و سپس قدرت دولتی را بدست بگیرند، مسئله تقریباً مشابه بود. آقای کورمانبیک که از سال 2005 موفق شدند قدرت دولتی را بدست آوردند، از هواداران غرب یا آمریکا بودند و آمریکا بودجه های هنگفتی برای ننگه داشتن پایگاه نظامی-هوانی خود در قرقیزستان مصرف میکند، که این برای روسیه ای که در بغل دست قرقیزستان بود تحمل ناپذیر می نمود. به همین اپوزیسیون طرفدار روسیه زمانکه موفق شدند، رئیس جمهور را فراری دهند و خود قدرت کشوری را بدست گیرند، روسیه اولین کشوری بود که بسرعت اپوزیسیون دولتی را بعنوان حاکم برسمیت شناخت. آن هزاران معترضی که به خیابانها آمده بودند، اعتراضات خود را برای مطالباتی چون آزادی بیان و گرانی استفاده از انرژی الکتریسته (برق) بیان کردند. به بیان دیگر اختلاف بین جناحهای بورژوازی شرایطی فراهم کرد تا توده های مردم از این فرصت برای بیان خواستههای خود به اعتراض دست بزنند و با اعتراضات خیابانی سقوط دولت را موجب شوند.

سواى استفاده توده ها از شکافها و جدال بین بخشهای مختلف بورژوازی برای بیان خواستها و مطالبات خویش، رودرروئی و مبارزه مستقیم بین کارگران و دولت هم یکی از پدیده های رایج در خیلی از کشورها بوده است. اعتصابات سراسری یونان یکی از این موارد است، که توده های کارگر علیه سیاستهای نئولیبرالی دولت یونان در سطح ملیونى به خیابانها می آیند و علیه سیاستهای دیکته شده از سوی ارگانهای بین المللی سرمایه داری (صندوق بین المللی پول و بانک جهانی) علیه دولت دست مبارزه ای میزنند. مبارزه علیه توقف افزایش دستمزدها و حقوق بازنشستگی، مبارزه علیه افزایش مالیات بر درآمد از 21 درصد به 23 درصد، مبارزه علیه افزایش قیمت بیش از 10 درصدی مالیات بر سوخت، الکل و تنباکو و.... در یک کلام مبارزه علیه زندگی گران و شرایط مشقت باری که سرمایه داران و دولت برای کارگران بوجود آورده اند. این یکی از نمونه های کلاسیک اعتراض کارگران علیه وضعیت و موقعیتی است که سرمایه داری بازار آزاد (لیبرالیسم) برای توده ها بوجود آورده است.

ایران نمونه شناخته شده دیگری است. تنفر و مبارزه توده های کارگر علیه سرمایه داران و دولت جمهوری اسلامی هر روز گسترش بیشتری می یابد. توده های معترض از شکاف و اختلاف بین جناحهای مختلف حکومتی برای بیان خواستها و مطالبات خود دست به اعتراضات گسترده به اشکال مختلف زده اند. اگر یکسال قبل اصلاح طلبان حکومتی موفق شدند در نقش رهبری اعتراضات خیابانی ظاهر شوند، امروز دیگر آنان از موقعیت یکسال قبل خود برخوردار نبوده و جنبش اعتراضی توده ها علیه جمهوری اسلامی بیش از پیش بسوی رادیکالیسمی پیش میرود که کل سیستم جمهوری اسلامی با همه جناحهای آنرا به چالش میگیرد. و اگر تعیین تکلیف اصلی برای کسب قدرت سیاسی ملاک اصلی قرار گیرد، لازم به تذکر است که پروسه تغییر توازن قوا به نفع توده های مردم مدتهاست که در عرصه های مبارزاتی علیه رژیم تا دندان مسلح جمهوری اسلامی شروع شده است. تمام لرز جمهوری اسلامی از گسترش جنبشهای اجتماعی پیشرو و بویژه جنبش کارگری و رودروئی این جنبشها با دولت و نظام جمهوری اسلامی است. زیرا که آنان بخوبی به این امر واقفند که اگر توده های کارگر و آن مردم وسیعی که از فقر، بیکاری، گرانی، بی حقوقی و استبداد و حقوقهای پرداخت نشده، سرکوب و اعدام تحمیل شده از سوی جمهوری اسلامی، کمرشان خم شده است، اگر فرصت داشته باشند کل جمهوری اسلامی با همه جناحهای تندرو و معتدل را به سرنگون کرده و آنرا به بایگانی تاریخ ایران می سپارند. اما به گور سپردن جمهوری اسلامی به یک توازن قوای احتیاج دارد که در آن توده ها بتوانند جمهوری اسلامی را حتی الامکان با کم ترین خون ریزی ساقط کنند و این به قدرت سازمانیافته و میلیونی کارگران نیازمند است. این است که در رابطه با نمونه ایران « اتحاد و سازمانیابی کارگران در تشکلهای طبقاتی و سراسری، و داشتن تصویر کلی و روشن از چه باید کرد» جزو مفاهیم کلیدی و ضروریات رشد مبارزه طبقاتی در ایران و تعیین تکلیف کسب قدرت سیاسی محسوب میشوند.

آغاز دوران اعتراضات وسیع توده ای در کشورهای مختلف سرمایه داری را میتوان در بحرانهای که سرمایه داری در سطح جهانی و کشورها با آن روبرو است توضیح داد. اعتراضات وسیع توده ای در کشورهای مختلف نتیجه اجتناب ناپذیر تقابل کار و سرمایه و تعرض سرمایه سیر ناپذیر به کار و زندگی توده های وسیع کارگر و سایر اقشار فقیر جامعه در سطح جهانی است.

از این مبحث چند نتیجه میتوان گرفت :

- 1) تمام تبلیغات ایدئولوژیهای بورژوازی مبنی بر پایان تاریخ و لیبرالیسم بعنوان آخرین افق انسان، پوچ بوده و واقعیات نظام سرمایه داری عدم حقانیت و عوام فریبی چنین تئوریهای که برای موجه جلوه دادن به استثمار و ستم سرمایه داری تدوین میشدند را نشان داد.
- 2) دوران بعد جنگ سرد زمینه ساز بوجود آمدن جهان چند قطبی و برجسته کردن تقابل طبقاتی کار و سرمایه شد. در بطن تعرض سرمایه و دولتهای سرمایه داران به کار و معیشت کارگران در کشورهای مختلف، درجه فقر و فلاکت توده ها و سرکوب و استبداد در کشورهای سرمایه داری فزونی یافته و این زمینه مادی اعتراضات توده ای و سراسری علیه حکومت مرکزی و علیه فقر و سرکوب ایجاد شده از سوی آنان را فراهم آورد.
- 3) در این شرایط که فقر و فلاکت کارگران، بی حقوقی، سرکوب و خفقان افزایش می یابد، تنها چشم اندازی که افق دیگری بر روی آن میلیونها کارگر میگذشاید که آنان را از این همه مصیبتهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برهاند، سوسیالیسم بعنوان یک آلترناتیو رهائی بخش است.
- 4) شرایط کنونی موبد این نکته اساسی است که ایجاد تغییرات از بالا و بوسیله دخالت دولتهای امپریالیستی، تنها به تعویض دولتهای دست نشانده می انجامد و وضعیت کار و زندگی کارگران و سایر اقشار تهیدست تفاوت چندانی نخواهد کرد. برای بوجود آمدن شرایط به نفع کارگران، باید توده های کارگر و سایر اقشار تهیدست به جنبش از پایین خودشان متکی باشند و این خودشان هستند که میتوانند با انقلاب شرایط موجود را به نفع خود و بشریت تغییر دهند.
- 5) ایجاد تغییرات اساسی در جامعه مستلزم بوجود آمدن اتحاد و سازمانیابی (تشکل) در بعد سراسری است. و دقیقاً همین نکات، یعنی اتحاد و سازمانیابی، بزرگترین چالش سوسیالیسم و جنبش کمونیستی (در ایران) است.

## پرتوان باد سوسیالیسم زنده باد طبقه کارگر متشکل و سازمانیافته



## مصاحبه با رفیق صدیق اسماعیلی در دستمزدها در ایران

**مبارزه طبقاتی:** رفیق صدیق بنظر شما تناسب بین وضعیت اقتصادی و معیشتی امروز ایران با دستمزدهای کارگران چگونه است؟ آیا اصولاً میتوان از مقوله تناسب در این رابطه استفاده کرد؟

**صدیق اسماعیلی:** هر سال اواسط اسفند ماه، شورائی تحت عنوان "شورای عالی کار" برای نیروی کار در ایران نرخ تعیین میکند و در تعریف چنین میگویند: "تعیین حداقل دستمزد کارگران".

این شورا از سال 1369 آن زمان که قانون کار رژیم اسلامی به اجرا در آمد، مسئولیت تعیین نرخ نیروی کار ایران را بر عهده گرفت. ترکیب شورای عالی کار به این صورت است: وزیر کار و امور اجتماعی و دو نفر دیگر که با پیشنهاد وزیر به هیئت وزیران معرفی و تصویب میشوند. این سه نفر نماینده دولت هستند. سه نفر هم به نمایندگی از طرف کارفرمایان در این شورا حضور دارند و سه نفر عضو شوراهای اسلامی کار که اینها به اصطلاح نماینده کارگران قلمداد میشوند. به این اعتبار، همه اعضای شورای عالی کار طرفدار منفعت کارفرمایان و رژیم محافظشان هستند و به شدت ضد کارگریند. اعضای شوراهای اسلامی کار که به نمایندگی از طرف طبقه کارگر ایران در این شورا حضور دارند نقش ماموران اداره اطلاعات را در درون جنبش کارگری بازی می‌کنند. شوراهای اسلامی کار به موازات اداره اطلاعات رژیم، فعالین مبارز کارگری و کارگران معترض را بارها زیر فشار قرار داده‌اند و از آن طریق همیشه سعی کرده‌اند که هر گونه صدای اعتراضی کارگران را خفه کنند. بهر رو شورای عالی کار در غیاب نماینده کارگران، هر سال دستمزدهائی رو به توده کارگر تحمیل کرده که خیلی پایین تر از خط فقر هست. این در حالی است که حتی طبق ماده 41 قانون کار رژیم اسلامی، شورای عالی کار موظف است که با در نظر گرفتن نرخ تورم و سبد هزینه خانوار، حداقل دستمزد رو تعیین کند. پارسال 22 اسفند ماه این شورای ضد کارگری حداقل دستمزد را 303 هزار و 400 تومان در ماه اعلام کرد در حالی که طبق گزارشی به نقل از بانک مرکزی که رسانه‌های دولتی آن را انعکاس داده‌اند، متوسط هزینه ناخالص سالانه یک خانوار شهری حدود 12 میلیون و 713 هزار و نهصد تومان (ماهانه حدود 1 میلیون و 59 هزار و 500 تومان) بوده که نسبت به سال قبل 10/1 درصد افزایش داشته است. طبق همین گزارش در سال 1388، خانوارهای ایرانی در دخل و خرج خود 3 میلیون و 190 هزار ریال کسری بودجه داشته‌اند. با توجه به اینکه آمارهای دستگاههای رژیم هیچگاه قابل اتکا نبوده اما با وصف آن باز میتوان عمق این فاجعه را دید. فاجعه‌ایی که حتی مراکز آمارگیری رژیم، کم و بیش به آن اذعان میکنند.

در شرایط فعلی و در غیاب تشکلهای توده‌ای طبقاتی کارگران، طبیعتاً توازن قوا به دست نیروی کار ایران نیست. بی جهت نیست که امسال در آستانه تعیین حداقل دستمزد، یک عضو شورای عالی کار با بی شرمی و با وقاحت تمام برای عدم افزایش حقوق کارگران در سال 90، شرط بندی میکند. طبق گزارشی که همشهری آن را پخش کرده است، یک عضو شورای عالی کار گفته است که: "لر صورتی که افزایش هزینه خانوارهای کارگری در قالب بسته‌های حمایتی از سوی دولت جبران شود، کارگران و کارفرمایان آمادگی دارند تا با عدم افزایش دستمزد به دولت در جهت کاهش نرخ تورم کمک کنند". البته احمد رضا معینی پا را فراتر گذاشته و در گفت و گوئی با خبرگزاری فارس به نمایندگی از طبقه کارگر ایران گفته است که: "کارگران حاضر هستند مانند سال‌های اوایل جنگ که دستمزدها افزایش نیافت، اکنون نیز با دولت همکاری کنند". این اظهارات و قیچانه محافظین سرمایه، در شرایطی بیان میشوند که برای رفع بحران اقتصادی‌ایی که دامنگیر رژیم شده است و با اجرای طرح یارانه‌ها که بخشی از دستمزدهای پرداخت نشده طبقه کارگر است، حمله مضاعفی بر سفره خالی طبقه کارگر و قشر ستمدیده جامعه را شروع کرده‌اند. به این اعتبار نان آور یک خانواده چهار نفره برای تامین نیازهای مبرم روزانه ناچار است چندین برابر بیشتر از دستمزدی که برایش تعیین شده است، کار کند و تن به اضافه کاری دهد. کودکان زیر 18 سال هم به جای شکوفائی استعدادهايشان، ناچارند در خیابانها و پارکهای شهرهای تهران و تبریز و سنج و غیره به واکسی و دست فروشی مشغول شوند و انسانهای زیادی برای اینکه از گرسنگی تلف نشوند، تن فروشی کنند. ظاهر امر این است که در دوران برده‌داری، برده دار غذای کافی و مکان مناسبی را برای برده تهیه میکرد تا انرژی لازم را برای کار کردن بیشتر ذخیره کند.

**شورای عالی کار رژیم اسلامی ایران صلاحیت تعیین حداقل دستمزد**

**کارگران را ندارد!**



هنری که طبقه سرمایه‌دار ایران به کمک رژیم محافظش انجام داده، این است که بدون در نظر گرفتن حفظ انرژی و توانایی کار، مسئولیت معیشت کارگران را به خود آنها واگذار کرده و در قبال آن حداقل دستمزدی را برایش تعیین کرده است. موضوع دوم اینکه بعضی از مقامات دولتی در سوابق گوناگون و از جمله در سایت اینستا حسابهای خویش با همدیگر را با اشاراتی به مصائبی چون کمی دستمزد و بیکاری و غیره تسویه میکنند. آنها با پخش بعضی از حقایق و پنهان بخشهای دیگر، این تصور را به کارگران القا میکنند که بدون دخالت آنها و با تغییراتی در این یا آن سیاست و یا جا به جا کردن این یا آن مهره میتوان این مشکلات را حل کرد. آنها این فریبکاری را در قالب غمخواری دروغین با کارگران پیش میبرند. آنها خود را به دروغ دلسوز و غمخوار کارگران نشان میدهند و به دنبال آن سوء مدیریت دولت و واردات بی رویه و نظایر آنها را عامل مصائب می‌شمارند. آنها به این ترتیب هم برای کارگران اشک تمساح میریزند، هم علل واقعی مصائب را از آنها پنهان مینمایند و هم با ارائه راه حلهای ساده نظیر وضع تعرفه بر کالاهای خارجی و غیره، کارگران را به لطف این یا آن ارگان دولتی منتظر نگه میدارند. حقیقت این است که تعیین نرخ نیروی کار توسط کسانی تعیین میشود که حرمت و کرامت انسانی توده کارگر و قشر زحمتکش جامعه را به سخره گرفته‌اند. برای اینها انسان و مقام انسان هیچ ارزشی ندارد. آن چیزی که برای این غارتگران ارزشمند است، فقط کسب سود اضافه و بهره بیشتر است. و برای رسیدن به این خواستشان از تمامی امکانات ضد کارگری و ضد بشری خودشان استفاده میکنند. شورای عالی کار یکی از این امکانات ضد کارگری و در خدمت سرمایه است.

**مبارزه طبقاتی:** بنا بر این، به نظر شما حداقل دستمزد کارگران در ایران امروز چقدر باید باشد و تا حالا چه اقداماتی از طرف توده کارگر و فعالین کارگری در ایران برای افزایش دستمزد و یا دخالت در تعیین حداقل دستمزد صورت گرفته است؟

**صدیق اسماعیلی:** در بازار سرمایه، کارگر تنها کالای خود را که نیروی کارش است، می‌فروشد و در قبال آن مزد دریافت می‌کند. اما بر اساس تعاریف قانون کار رژیم اسلامی سرمایه، و با توجه به طبقه بندی کردن مشاغل، دستمزدهای جداگانه‌ایی در نظر گرفته شده است، فارغ از اینکه آیا دستمزد فقط شامل پول خالص است یا اینکه هزینه رفت و آمد، ایاب و ذهاب، بیمه و غیره را نیز شامل می‌شود؟! واقعیت این است که در بازار سرمایه ایران، کارگر به عنوان تنها مالک نیروی کار، اختیار قیمت گذاری روی کالایش را ندارد. تا به حال هیچ فروشنده‌ایی تعیین قیمت کالای خود را به خریدار واگذار نکرده است. در ایران و زیر سایه سیاه اختناق رژیم اسلامی و سرکوب جنبش طبقه کارگر، این شرایط به طبقه کارگر ایران تحمیل شده است. اما به طور مشخص هیچ ارگانی صلاحیت تعیین دستمزد برای نیروی کار ندارد جز نمایندگان واقعی کارگران. و برای این کار کمیته‌ایی مرکب از نمایندگان واقعی و معتمد کارگران نیازمند است تا با دسترسی به آمار دقیق تورم و نیز با آگاهی کامل از نیازمندیها برای یک زندگی انسانی و مرفه برای کارگران و قشر محروم جامعه و بر مبنای آن دستمزدی را تعیین کنند که ضمن در نظر گرفتن تمامی امکانات رفاهی و تفریحی، شرایطی ویژه برای پرورش و سلامتی و شادابی نیرو و توان کار خود به وجود آورند. بر این اساس و بدون در نظر گرفتن این امکانات، نمیتوان عددی را به عنوان حداقل دستمزد عنوان کرد.

موضوع دیگر اینکه، هر چند که طبقه کارگر همیشه زیر تیغ سرنیزه و خفقان و بگیر و ببندهای همیشگی رژیم اسلامی نتوانسته تمام ظرفیتهای طبقاتی خود را نشان دهد، اما با این وصف ما همیشه شاهد مبارزات، اعتراضات و اعتصابات کارگری بوده‌ایم که بعضاً به خاطر افزایش دستمزد و بعضاً به خاطر پرداخت حقوق معوقه بوده است. از اعتراضات کارگران خباز سقز و پریس سنندج گرفته تا کارگران لوله سازی اهواز و مخابرات راه دور استان فارس و کارگران شهرداری بوشهر و غیره که همگی در اعتراض به وضعیت شغلی و خواست افزایش دستمزد، اقدام به اعتصاب و اعتراض نمودند. از دیگر سو، کارگران و فعالین کارگری با برگزاری مراسم‌های اول ماه مه همیشه رژیم را به چالش کشاندند و در قطعنامه‌هایشان خواستار یک زندگی مرفه و انسانی و به طور قطع خواستار افزایش دستمزد شدند. فعالین کارگری همچنان که ماهیت خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار و ضد کارگری بودن اینها را افشا کردند ماهیت ضد کارگری بودن شورای عالی کار را نیز افشا کردند و خواستار لغو سه جانبه گرایی شده‌اند. اما یک موضوع به شدت آزار دهنده که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که، طیفی از فعالین راست جنبش کارگری بدون در نظر گرفتن مبارزات چند دهه اخیر طبقه کارگر برای افزایش دستمزد، ابتکار عملی رو در قالب جمع آوری امضا و طومار به کار گرفتند و افزایش دستمزد را از شورای عالی کار تقاضا کرده‌اند. این حرکت با هر نیتی که صورت گرفته باشد، جز توهم به شورای عالی کار هیچ دست آورد دیگری برای طبقه کارگر نداشته و ندارد. اینها آگاهانه یا ناآگاهانه نقش کاملاً منفی و مضر را در مبارزات و اعتراضات و پیشروی‌های جنبش طبقه کارگر ایفا کردند.

**تعیین حداقل دستمزد کارگران در صلاحیت تشکل سراسری کارگران است!**

حتی خود رژیم جمهوری اسلامی بخوبی درک کرده که بحران سیاسی و اقتصادی ایی که دامنگیرش شده، کارگران و ستمدیدگان جامعه را به سوی اقدامات کارسازتر و حرکت‌های رادیکال و انقلابی سوق می‌دهد. در چنین شرایطی، رسمیت دادن به شورای عالی کار و تقاضا از این شورای ضد کارگری برای افزایش دستمزد، در بهترین حالت یک عقب‌گرد فاحش است. چرا که اعضای شوراهای اسلامی کار که خود در این شورا حضور دارند برای ایجاد توهم هر از گاهی مقاله‌هایی در جهت افزایش دستمزد مینویسند و به این شکل می‌خواهند نشان دهند که سر قیمت نیروی کار ایران و به نفع طبقه کارگر چانه‌زنی می‌کنند. اینها به این شکل می‌خواهند صداقت شورای عالی کار را نشان دهند. موضوع آزار دهنده دیگر این است که عده‌ایی به ظاهر از زاویه منفعت جنبش طبقه کارگر، خواستار ایجاد شوراهای اسلامی کار برای کارگران ایران خودرو شدند و از کارگران ایران خودرو خواستند تا شورای اسلامی کار تشکیل دهند. در بالا به ماهیت شوراهای اسلامی کار و ضد کارگری بودن آنها اشاره کردم نکته دیگری که اشاره به آن را ضروری میدانم این است که در شرایطی که فضای اعتراضی مردمی در خیابانها شدت گرفته است، به جای متحد کردن و سازمان دادن توده کارگر و نیز تلاش برای ایجاد تشکلهای کارگری با قدرت و نیروی خود کارگران، فراخوان به ایجاد شوراهای اسلامی کار، حرکتی است به غایت ارتجاعی و در جهت ممانعت از رادیکالتر شدن مبارزات جنبش طبقه کارگر. پیچیدن چنین نسخه‌هایی برای طبقه کارگر، بیشتر وظیفه خانه کارگر و نمایندگان جمهوری اسلامی بود. از این رو فقط می‌توان به ریش این "حامیان طبقه کارگر" خندید.

نکته آخر اینکه در جامعه‌ایی که سرمایه حکمرانی میکند و یک دیکتاتوری سیاه مذهبی با چنگ و دندان از آن محافظت میکند، راهی جز متحد شدن برای توده کارگر وجود ندارند. طبقه کارگر ایران بدون توهم به هیچ یک از ارگانهای دولتی، باید با ایجاد تشکلهای خود ساخته و با اراده و توان خود، به جنگ سرمایه برود و از این طریق خواست و مطالبات خود را بر کرسی بنشانند. کما اینکه ما کم و بیش شاهد چنین حرکت‌های ارزشمندی از طرف بخش چپ جنبش کارگری هستیم.

**مبارزه طبقاتی:** خیلی خوب، اما آیا واقعا طبقه کارگر ایران میتوانند به حداقل دستمزدی که زندگی آنان را تامین کند، دست یابند؟ به عبارت دیگر، متحقق شدن حداقل دستمزد کارگران در سطح سراسری چیست؟ مهمترین وظیفه ای که در این رابطه پیشروی کل جنبش کارگری و کمونیستی ایران قرار دارد، چیست؟

**صدیق اسماعیلی:** با توجه به حذف سوبسیدها و پرداخت مبلغ ناچیزی تحت نام یارانه‌ها که آن نیز بخشی از دستمزد پرداخت نشده کارگران است، این طرح عملا نیروی کار را به دولت وابسته می‌کند و سود بیشتری را نسیب کارفرماها می‌کند. اما نکته اصلی اینجاست که دولت از لحاظ سیاسی - اقتصادی در بحران به سر میرسد و شدیداً در قبال افزایش دستمزد مقاومت میکند. سال گذشته با توجه به اعتراضات قابل توجهی که کارگران کردند، شورای عالی کار ناچار شد اعلام کند که در نیمه دوم سال، مجدداً تشکیل جلسه می‌دهد و در رابطه با حداقل دستمزد تصمیم‌گیری جدیدی را اتخاذ می‌کند. اگر دقت کرده باشید حمله به فعالین کارگری و سرکوب حرکت‌های اعتراضی کارگران پارسال شدت بیشتری پیدا کرد و این خود زمینه ساز عدم تشکیل جلسه شورای عالی کار و عدم افزایش دستمزد در نیمه دوم سال شد. به این اعتبار و با توجه به حذف یارانه‌ها و فشار مضاعف به سطح معیشت طبقه کارگر و همچنین با توجه به شرایط و فضای سیاسی جامعه و اعتراضات توده‌ایی، جنبش طبقه کارگر هیچ راهی جز اعتراض و مبارزه ندارد. اینجاست که اولاً فعالین سوسیالیست و مبارز کارگری میتوانند نقش موثری رو بنا به تجربیات ارزشمند تاکنونی ایفا کنند و تنها راه افزایش دستمزد و پیشروی هر حرکتی، در گرو مبارزه متحدانه و منسجم و ایجاد تشکلهای کارگری است و این شدنی است.

همانطور که پیشتر هم اشاره شد، متشکل شدن طبقه کارگر و تلاش فعالین سوسیالیست و مبارز کارگری برای کمک به ایجاد تشکلهای خود ساخته کارگری، قدم اول برای رسیدن به خواست و مطالبات برحق جنبش طبقه کارگر است. دقیقاً به این خاطر است که رژیم اسلامی با دستگیری و شکار فعالین کارگری و با حمله به بخش متشکل طبقه کارگر ایران، از جمله کارگران نیشکر هفت تپه و سندیکای واحد و دستگیر فعالین کارگری عضو کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری، همیشه سعی کرده که مانع پیشروی و متشکل شدن طبقه کارگر شود. اما رشد اعتراضات کارگری در کنار اعتراضات توده‌ایی جاری، رژیم را به وحشت انداخته است. شرایط سیاسی فعلی در ایران طیف وسیعی از نیروی کار ایران را به میدان مبارزه کشانده و همین روند مبارزه، توده کارگر را به در پیش گرفتن روش‌های رادیکال تری در مبارزه سوق می‌دهد. این شرایط و همچنین ترس از اینکه فعالین سوسیالیست و مبارز کارگری رهبری حرکت‌های اعتراضی جاری را به دست بگیرند، رژیم اسلامی را بشدت نگران کرده است.

**مبارزه طبقاتی:** با تشکر فراوان از شما رفیق صدیق و آرزوی موفقیت شما.

## بازتکثیر این ترجمه بمناسبت 8 مارس، روز جهانی زن است که برای اولین بار در مجله تریبون زن منتشر شد.

### توضیحی بر موضوع و ترجمه

در شرایط سیاسی و طبقاتی امروز ایران که جنبش‌های اجتماعی اعتراضی، اینجا جنبش زنان، با گرایش‌ها و خطوط سیاسی متفاوتی که در خود دارد- در عرصه سیاسی ایران حضور دارند، رجوع جنبش کمونیستی ایران به تاریخ، سنت و صاحب نظران خود در سطح بین‌المللی بیش از هر زمانی ضروری است.

منتقدین مارکسیسم، خصوصاً فمینیستها، مارکس را مورد نقد و سرزنش قرار میدهند که در مورد مسئله زنان، اظهار نظر چنانی نکرده است. حتی جامعه‌شناسانی چون راندال کولینز تا آنجا پیش میروند که مارکس را تلویحاً به بینشی مردسالارانه متهم میکنند و میگویند که انگلس اثر خود در مورد خانواده، مالکیت خصوصی و منشاء دولت را بعد از مرگ مارکس منتشر میکنند یا متوسل به نمونه‌های میشوند که در تحلیل و آنالیزهای عمیق و تاریخی موضوع کنکرت، فاقد ارزش نقد هستند. این نوع نقدهای فاقد ارزش نقد، منبعی برای تغذیه طیف معینی از فمینیستها است.

ضرورت رجوع به مارکس و انگلس و سایر رهبران کمونیست در بررسی مسئله ستم بر زن و سپس آلترناتیو‌هایی زنان، تنها در تقابل با فمینیستها نیست. جدل و پلمیک با فمینیستها تنها جزئی از مسئله است. جزء مهمتر از این، وجود جنبش وسیع اعتراضی، و وجود میلیون‌ها زن کارگر است که این زنان علیرغم اینکه بخشی از طبقه کارگر ایران هستند، اما پراکنده و بی سازمان اند. در این زمینه دو موضوع: 1- نوع آلترناتیوی که رهایی زنان را ضمانت کند، 2- سازمانی که زنان را از پراکندگی بیرون آورده و اتحاد آنان را تامین نماید، هسته اصلی فعالیت کمونیستهاست.

تئوریهای مارکسیستی در این زمینه به اندازه کافی غنی و عمیق است. نظریه همه با هم دردی از معضلات فی الحال موجود زنان ستمدیده ایران دوا نمیکند. باید به مسئله زن طبقاتی و سوسیالیستی نگریست، همچنانکه سایر رهبران کمونیست نیز چنین کرده اند. بقول روزا لوگزامبورگ «بغیر از محدودی که مشاغل یا حرفه‌هایی دارند، زنان بورژوازی نقشی در تولید اجتماعی ندارند. آنان چیزی جز یاران مصرف کننده ارزش اضافی که مردانشان از پرولتاریا می‌چاپند، نیستند...».

در راستای برجسته کردن و نمایاندن دوباره فرهنگ سیاسی مارکسیستی در مورد مسئله زن، مقاله کلاراز تکین که در سال 1903 نگاشته شده را از زبان نروژی به فارسی ترجمه کرده ایم.

این مقاله بوضوح بر خط و جهت کمونیستی در قبال مسئله زن تاکید دارد، و این خود یکی از پاسخهای مناسب به منتقدینی است که می‌پندارند مسئله زن نزد مارکس از اهمیت چنانی برخوردار نبوده است. کلاراز تکین توضیح میدهد که چنین نیست. ایشان نقدهای مارکس از سرمایه‌داری را که در سطح ماکرو هستند را در سطح کنکرت مسئله زن معنی میکند، که خود این توضیحات زتکین نیز جزء کوچکی از مباحثات خیلی وسیعتری است، که رهبران دیگری در جنبش سوسیالیستی نظیر انگلس، روزالوگزامبورگ، الکساندر کولنتای و... انجام داده اند... .

مسئولیت هر نوع اشکالی در ترجمه، که نسخه‌ای از متن نروژی آن در اختیار نشریه تریبون زن هست، با من است.

بهروز ناصری

5 سپتامبر 2008

**گرامی باد 8 مارس روز جهانی زن!**

## زنان چه چیزی را به کارل مارکس مدیون هستند

از: کلارا زتکین  
25 مارس 1903

مارکس کاملاً آگاهانه بطور مشخص به مسئله زن به عنوان یک مسئله «ایزوله» و در خود پرداخت. اما در عوض او کمک جبران ناپذیری به آنچه که در مبارزه زنان برای کسب حقوق کامل آنان مهم بود، نمود. اینرا آن مارکسیست المانی کلارا زتکین در همین مقاله که در 25 مارس 1903 که در مجله Die Gleichheit (مساوات) چاپ شده، میگوید.

14م مارس بیستمین سالگرد مرگ مارکس در لندن است. انگلس که بمدت 40 سال در رابطه ای نزدیک کاری و مبارزاتی با مارکس قرار داشت، به یکی از دوستانش در نیویورک چنین می نویسد: «با از دست دادن مارکس که جزو متفکرترین انسان عصر ما بشمار میرفت، انسانیت یک سرگردن کوتاه تر شده است.» او با این بررسی اش، توانست اصل مطلب را ادا کند.

مسئله ما در این مقاله این نیست که به کارل مارکس بعنوان یک دانشمند و اینکه بعنوان یک مبارز انقلابی چه چیزهای به پرولتاریا داده و او برای آنان (کارگران) از چه اهمیتی برخوردار بوده است، پردازیم. میخواهیم آنچه که مطبوعات سوسیالیستی در این روزها در مورد شخصیت محکم، علمی و بی نظیر مارکس پرداخته را تکرار کنیم، شخصیتی که بدون هیچ شک و تردیدی در خدمت پرولتاریا بوده است. در جبران این، بطور مختصری به این می پردازیم که جنبش زنان پرولتاریا، بله جنبش زنان بطور کلی چه چیزی را به مارکس مدیون است.

مارکس هیچوقت به مسئله زنان بعنوان موضوعی در خود و «ایزوله» نپرداخت. اما علیرغم این، او مساعدتی کرد که جبران ناپذیر است، بله، آنچه در مبارزه زنان برای حقوق کامل، جزو مهمترین آن محسوب میشود. با ارائه و فرموله کردن درک ماتریالیستی تاریخ، او فرمول تمام شده و حاضر و آمده ای در مورد مسئله زنان به ما نداد، بلکه چیزی به مراتب بهتر از آن را دریافت کردیم: متد صحیح و مطمئن برای تحقیق و درک موضوع. نخست، درک ماتریالیستی تاریخ این امکان را بوجود آورد تا مسئله زنان در ارتباط با تکامل تاریخ بطور عام و روابط و مناسبات اجتماعی در ادوار تاریخی و حقوق فهمیده شود. در نتیجه این امکان برای زنان بوجود آمد تا نیرو و جنبش خود را برسمیت بشناسند، هدفی که برای آن تلاش میشود، و آن شروطی که مطلقاً برای حل مسائل و معضلات (زنان) ضروری اند.

خرافات قدیمی مبنی بر اینکه - موقعیت زن در خانواده و جامعه برای همیشه تغییر ناپذیر است - را ویران کرد، قوانین اخلاقی دیگری را ساخت. بطور واضح این افشاءگری بعمل آمد که خانواده مثل هر موسسه ی دیگری در جامعه مرتب در حال تغییر و تحول است. تغییر خانواده زمانی اتفاق می افتد که شرایط اقتصادی و روابط مالکیتی تغییر کرده باشد. ضمناً رشد نیروهای مولده محرک اصلی چنین تغییراتی هستند، آنجا که، شیوه تولید در تضاد با مناسبات سرمایه داری و روابط مالکیتی قرار میگیرد. بر زمینه روابط و مناسبات اقتصادی انقلابی شده، انقلابی در فکر و اندیشه انسانها بوقوع می پیوندد، تلاش آنها برای تغییر دادن موسسات روبنایی جامعه است، تغییراتی که منطبق با تغییر و تحولات انجام شده در سطح زیربنایی اقتصادی هستند، بدنبال آن، آنچه که طبق مناسبات سرمایه دارانه و مالکیتی تثبیت شده بودند به دور افکنده می شوند. تلاشها و کوششهایی که خود را در شکل مبارزه طبقاتی بیان میکنند.

از مقدمه انگلس بر اثر «خانواده، مالکیت خصوصی و منشاء دولت» ما میدانیم که بخش زیادی از افکار و نظرات تئوریک که اینجا تکامل می یابند، مدیون مارکس است.

آن چیزی که انسان میتواند و باید به مثابه یک فرضیه به حساب آورد، چنانچه فرد وارد جزئیات شود، آن اثر در کلیت خودش چیزی که به ما میدهد یک بصیرت روشن تئوریک در مورد فرم کنونی خانواده و ازدواج است که بتدریج و تحت مناسبات اقتصادی و مالکیتی تکامل یافته است.

همین بصیرت و بینش به ما یاد میدهد که نه فقط موقعیت زنان در گذشته را بطور صحیحی بررسی کنیم، بلکه بعنوان پل مستحکمی جهت درک موقعیت اجتماعی زنان، مسائل شخصی آنان و موقعیت حقوقی-دولتی (Statsrettslige stilling) آنان در شرایط کنونی خواهد بود.

بطور واضح این افشاءگری بعمل آمد که خانواده مثل هر موسسه ی دیگری در جامعه مرتب در حال تغییر و تحول است. تغییر خانواده زمانی اتفاق می افتد که شرایط اقتصادی و روابط مالکیتی تغییر کرده باشد.

اینکه نیروهای تاریخاً قابل اعتماد و متحرک در شرایط اجتماعی فعلی کار و فعالیت میکنند تا این شرایط را انقلابی کرده و این موقعیت حقوقی کنونی را از اساس براندازند و برابری زنان و مردان را بسرانجام برسانند، که همین در «کاپیتال» با نیروی افناع کننده ای به آن پرداخته است. آنجا که مارکس با برتری کلاسیک تکامل تولید سرمایه داری و شاخه های آنرا تجزیه و تحلیل میکند، مراحل ناآرامی، کشف قانون گردش در تئوری ارزش اضافی، قبل از هر چیز جمع بندی ای در مورد کار زنان و کودکان - منطقاً نشان داد که سرمایه داری پایه های کار خانگی زنان را از بین برده و این شکل کنونی و سنتی خانواده را مضمحل میکند، زنان را خارج از چهارچوب خانواده به استقلال اقتصادی میرساند و بر این اساس برابری زن بعنوان همسر، مادر و شهروند گیریزی میشود.

از آثار مارکس یک نکته بوضوح آشکار است: این تنها پرولتاریا بعنوان یک طبقه انقلابی است که با توسل به قوانین اجتماعی سوسیالیستی میتواند و باید پیش شرطهای اجتماعی ضروری را برای حل کامل مسئله زنان فراهم سازد.

جدا از اینکه زنان بورژوازی که به مسئله زنان میپردازند، نه میتوانند و نه میخواهند برای رهایی زنان کارگر مبارزه کنند، آنان همچنین نشان داده اند که آمادگی لازم برای حل اختلافات و کشمکشهای جدید ولی مشکلی که بر متن برابری اجتماعی جنس ها در جامعه سرمایه داری رشد میکند، را هم ندارند.

این اختلاف و کشمکشهای در وهله نخست زمانی از بین میروند که بر استثمار انسان بوسیله انسان و سپس تضادهای مشروط فایق آمده و پیروز شد.

«کاپیتال» به طریقت علمی چه چیزی در مورد شکستگی و سیر نزول خانواده و علل آن میگوید، همین شامل حال «مانیفست کمونیست» اثر مشترک مارکس و انگلس هم میشود:

«بهمان اندازه کار احتیاج کمتری به مهارت، دستها و نیروی جسمی پیدا کند، پس صنعت مدرن تکامل بیشتری میکند، سپس کار زنان و کودکان بیشتر مورد احتیاج خواهد بود. تفاوت در جنسیت و سن، برای طبقه کارگر دیگر اعتبار اجتماعی ندارد. همه ابزار کار هستند، که افراد بعد از سن و جنسیتشان، هزینه های متفاوتی را به خود اختصاص میدهند...»

«بورژوازی پوشش عاطفی در روابط خانوادگی را ویران کرده و آنرا به روابط خالص پولی کاهش داده است...»  
«شرایط زندگی جوامع قبلی به نفع شرایط زندگی پرولتاریا از بین رفت. پرولتاریا هیچ چیزی تحت تملک خود ندارد، بدون مالکیت است، رابطه او با همسر و فرزندانش هیچ وجه مشترکی با روابط خانوادگی بورژوازی ندارد...»

«در حال حاضر خانواده بورژوازی بر چه چیزی تکیه میدهد؟ به «سرمایه»، به کسب منافع شخصی. خانواده کاملاً تکامل یافته فقط برای بورژوازی وجود دارد، اما به پرولتاریا بی خانوادگی (familjeløshet) را تحمیل کرده اند و این تن فروشی عمومی...»

«اظهار نظرهای بورژوازی در مورد خانواده و آموزش و تربیت، رابطه ارزشمند والدین و فرزندان بیشتر انزجار آور میشود زیرا که تمام اعضای خانواده پرولتاریا در نتیجه صنعت بزرگ از هم پاشیده، و بچه ها به ابزار کار و معاملات تبدیل میشوند.»

مارکس چشمهای ما را تنها در باره اینکه تکامل تاریخی تغییر میکنند باز نکرد، بلکه او ما را سرشار از این نیز آگاهی نمود که این تغییرات پیش درآمد ساختن چیزهای تازه، بالاتر و کاملتری هستند. ما در کاپیتال میخوانیم که «اضمحلال مناسبات کهن خانوایی در درون سیستم سرمایه داری چقدر انزجار آور است، صنعت بزرگ پایه جدید اقتصادی برای شکل بالاتری از خانواده و شکل بالاتری از رابطه بین ایندو بوجود می آورد. اینرا بوسیله تقسیم نقش قطعی که زنان، جوانان و کودکان از هر دو جنس در پروسه تولید سازمانیافته اجتماعی بیرون از فضای خانگی دارند، انجام میدهد.»

جدا از اینکه زنان بورژوازی که به مسئله زنان میپردازند، نه میتوانند و نه میخواهند برای رهایی زنان کارگر مبارزه کنند، آنان همچنین نشان داده اند که آمادگی لازم برای حل اختلافات و کشمکشهای جدید ولی مشکلی که بر متن برابری اجتماعی جنس ها در جامعه سرمایه داری رشد میکند، را هم ندارند.

در مقابل این شکاکیت کثیفی که از این ایده آلهای آینده بوجود آورده اند، مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» با اعتماد به نفس و برتری تمام، بیرحمانه وضع موجود را به انتقاد میگیرد:

«بورژوازی در همسر خود تنها یک وسیله تولید می بیند. او می شنود که ابزار تولید باید بشکل دسته جمعی مورد استفاده قرار گیرند، و طبیعتاً او (بورژوا) نمیتواند طور دیگری غیر از این فکر کند که این سرنوشت دسته جمعی مورد استفاده قرار گرفتن (ابزار تولید)، بهرحال شامل زنان هم میشود»

«او (بورژوا) نمیداند که موضوع اینست که موقعیت زنان بعنوان وسیله تولید متوقف شود.»

«از این گذشته هیچ چیز از این مضحکتر نیست که اخلاقیستهای بورژوازی ما در مقابل ادعای کمونیستها مبنی بر اشتراک رسمی زنان، اینکه تقریباً همیشه وجود داشته است.»

«بورژواها نمیخواهند روی این دقت کنند که آنان زنان و دختران پرولتاریا را در دسترس دارند، تا بطور کلی در مورد تن فروشی رسمی هیچ اظهار نظری نکنند. از این گذشته آنان برای خوشگذرانی خود با زنان یکدیگر ورفته و معاشرت جنسی برقرار خواهند کرد.»

«زناشویی بورژوائی در حقیقت اشتراکی کردن همسر است. آنوقت کمونیستها را مقصر میدانند برای اینکه آنان میخواهند بطور باز و رسمی اشتراک زنان را بجای تقلیبات گنگ عملی کنند، از این گذشته مسلماً با برانداخته شدن مناسبات تولیدی کنونی، اشتراک زنان، چه در شکل تن فروشی رسمی و چه غیر رسمی اش، که برخاسته از این مناسبات موجود است، از بین میرود.»

اینکه جنبش زنان چه چیزی را به مارکس مدیون است، موضوع تمام شده ای نیست. او نوری روی این مسئله – جریان تکاملی که زنان را از بردگی اجتماعی به آزادی رهنمون کرد- انداخت که تاکنون کسی موفق به این کار نشده بود، از یک انسان عقب مانده به انسانی هارمونیک و با قدرت عمل.

با آنالیز عمیق و تیزش از تضادهای طبقاتی جامعه در دوره کنونی وریشه های آن، او چشماهای ما را بر روی منافع متضادی که به وحدت نمیرسند، که زنان در طبقات مختلف را از هم جدا میکند، باز کرد. مزخرفات عشقی گونه در باره خواهر بزرگ که ظاهراً در صدد جمع کردن خانمهای بورژوا و زنان پرولتر است، در پرتو درک ماتریالیستی تاریخ، مثل حباب از بین میروند. آن شمشیری را که با آن رابطه بین جنبش زنان پرولتر با زنان بورژوا قطع گردید، را مارکس درست کرد و نحوه استفاده از آنرا به ما یاد داده است. او همچنین یک سلسله از بصیرت و بینشهای بدست داد که بدون قطع جنبش زنان پرولتر را با جنبش سوسیالیستی کارگران و مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا پیوند داده است. پس او به مبارزه ما اهداف روشن، عظمت و قامت برافراشته هدیه کرده است.

در «کاپیتال» یکسری حقایق غنی و بی مانند، تجارب و الهام هایی در زمینه کار زنان، موقعیت کار زنانه و استدلال برای حفاظت حقوقی از کارگران جمع آوری شده است. «کاپیتال» انبار اسلحه معنوی در مبارزه امروز ما برای خواستها و مطالبات ضروری و برای اهداف سوسیالیستی آتی مان است. مارکس به ما نحوه درست بررسی کردن - مسائل کوچک، اغلب پرسنیژی، مسائلی که تا آن اندازه برای مبارزه زنان هیجان انگیز و ضروری است که قدرت مبارزه را افزایش میدهد، - را نشان میدهد. اما او ما را به این مرحله میرساند، بررسی مبارزه بزرگ انقلابی برای کسب قدرت سیاسی را نشان میدهد، بدون کمک جامعه سوسیالیستی و رهایی زنان به یک آرزوی دور تبدیل شود. در مقابل همه فراز و نشیبها، او ما را سرشار از این آگاهی میکند که تنها اهداف و ستراتی دراز مدت است که به کار و فعالیت روزانه ما ارزش و اهمیت می بخشد.

در یک سو او مانع این می شود که ما پایه ای ترین شناخت از وجود و هستی جنبش مان را در بطن تعداد زیادی از پدیده های منفرد، - مسائل و نتایج - از دست بدهیم، و بدلیل وجود مشکلات روزمره ما در معرض از دست دادن دید و نگرش خود در مورد وسعت، افق تاریخی که عصر جدید آنرا به جلو می اندازد هستیم.

بهرحال او که رهبر فکری انقلابیون است، در مبارزه انقلابی رهبر می ماند. جنبش زنان پرولتاریا وظیفه خود میداند که با اعتماد بنفس در هر حتی تک مبارزه ای هم حضور داشته، برای موفقیت با افتخار در این مبارزه خواهیم بود.

## کومه له و اعتراضات مردم کردستان عراق

بیش از دو هفته است که در کردستان عراق مردم شهر سلیمانیه و چند شهر دیگر برای بهبود شرایط زندگی اقتصادی و سیاسیشان دست به تظاهراتی وسیع علیه احزاب حاکم کرد زده اند و بر اثر زدو خوردی که در این تظاهرات روی داده است دهها نفر و زخمی شده اند. اینجا مقصود بازگویی اخبار رویدادها نیست، بلکه میخوام به انتقاداتی بپردازم که در این مدت به کومه له مطرح شده است، اینکه چرا کومه له موضعگیری نکرده است و چرا دیر هنگام در این باره سخن گفته است.

نکاتی که اینجا مطرح میشود نظرات فردی من است و بعنوان عضو حزب این حق را برای اظهار نظر در این زمینه محفوظ میدانم.

من تمایل دارم با صراحت نظراتم را بیان دارم تا ابهامی بوجود نیاید.

بدنبال تظاهراتی شهر سلیمانیه و چند شهر دیگر در کردستان عراق کومه له سازمان کردستان حزب کمونیست ایران اطلاعیه ای در حمایت از تظاهرات کنندگان یا مردم معترض و محکومیت اتحادیه میهنی و پارت دمکرات کردستان عراق صادر نکرد. این عدم صادر کردن اطلاعیه رسمی تشکیلات از چند سو مورد سوال یا نقد قرار گرفته است.

رفیقی میگفت چرا تشکیلات حرفی نزده ، ما به مردم کردستان عراق چه جواب دهیم، در شرایطی که آنان در مقابل احزاب حاکم به خیابانها آمده اند، چطور میتوانیم به آن مردمی که در مقاطع مختلف همیار و کمک کننده ما بوده اند، نگاه کنیم؟

یکی دیگر اشاره به نرنجاندن دل احزاب ناسیونالیست کرد دارد و معتقد است که کومه له نمیخواهد دل احزاب ناسیونالیست کرد و اتحادیه میهنی را برنجانند.

و خالد حاجی محمدی از حزب حکمتیست اظهار نظری کرده ، که من پاراگراف آخر نظریه ایشان را عینا نقل میکنم:

«... این حقیقت در ناسیونالیسم کومه له است. اینجا کردستان عراق است نه ایران و اینجا بالاخره "کردها" سرکارند، اینجا سپاه پاسداران نیست بلکه نیروهای مسلح و اداره اطلاعات دولت "کردی" است. "کمونیسم" کومه له و حزب کمونیسم ایران دقیقا اینجا است که پایش میلگند. اینجا مملکت خودشان است، حکومت خودشان سر کار است. "دلسوزان مملکتشان"، اتفاقی بر زبان نماینده کومه له جاری نشده است، از اعماق قلب است. این همان اهرم مشترکی است که کمونیسم ملی کومه له را به جنبش ناسیونالیستی کرد گره زده است و دنیا را از آن دریچه نگاه میکند. این حقیقت، دلیل ۲۰ سال سکوت کومه له در مقابل زن کشی و تحمیل بردگی به طبقه کارگر در کردستان توسط بورژوازی "خودی" در حکومت اقلیم کردستان است. "اردوگاه داریم و نمیتوانیم دخالت کنیم" اساسا برای فریب صفوف خود، و جواب به اعتراض بخش متوهم به کومه له است که در این روزهای جنگ و جدال میان کارگر و مردم و صف آزادیخواهی با دولت اقلیم کردستان، توقع دارند کومه له در صف کارگران و مردم معترض کردستان بایستد. این توقع شرافتمندانه متاسفانه تنها توهم است و کومه له و حزب کمونیستش سالهاست انتخاب خود را کرده اند. ۲۰ سال است کومه له و حزب کمونیست آشتی خود با ناسیونالیسم کرد و احزاب و دولت حاکم آن در کردستان عراق را زیر پوشش "محدودبندیهایی دیپلماتیک" توجیه میکند. اعلام موضع نماینده کومه له اعلام مجدد همسنگر بودن این سازمان با ناسیونالیسم کرد و دولت حاکم آن در کردستان عراق است. توقع حمایت این سازمان از طبقه کارگر و مردم کردستان توقعی بیجا و توهمی بیش نیست.»

ما لزومی نمی بینم که تمام این پاراگراف را پاسخ دهم فقط اینرا میگویم که کمونیسم به روایت ما نه از سر مسئله ملی، بلکه از تقابل کار و سرمایه سرچشمه میگیرد و آنکه اگر کمونیسم ما نتواند به مسئله ملی پاسخی شایسته بدهد که این مشکل را حل نماید، باید در آن شک کرد.

**طبقه کارگر در مرحله اول کار را با بورژوازی کشور خود یکسره میکند. انقلاب طبقه کارگر در شکل**

**در سطح کشوری است اما از ماهیت بین المللی برخوردار است ( اقتباس از مانیفست کمونیست)**



اما واقعیت اینست که به همان اندازه که برای حکمتیستها یا جریاناتی که بسرعت اطلاعیه دفاعیه یا محکومیت صادر میکنند، این سهولت برای حزب کمونیست ایران و کومه له اش وجود ندارد. نه به این دلیل که گویا این جریانات خیلی رادیکالند و ما نیستیم، نه به دلیل تیزی آنها در تحلیل و بینش طبقاتی و کندی ما در این زمینه ها. نه، هیچ کدام از اینها نیست. بنظر من دلیل اصلی اینکه جریان حکمتیست بی مهابا به آب میزند، و محکوم کردن و دفاع کردن سریع آنان، در اینست که آنان هر موضعی بگیرند، هر اندازه محکوم کنند، و غیره هیچ مابه ازاء عملی برای حزبشان در بر ندارد. آنها میتوانند براحتی حرکتی را مورد حمایت و احزابی را محکوم کنند بدون اینکه در دنیای واقعی آب از آب تکان بخورد و خونی از دماغ یکی شان بیاید.

این وضعیت برای کومه له وجود ندارد. هر اظهار نظر کومه له، اگر دقت کافی بخرج داده نشود، میتواند جان و امنیت تعداد زیادی رفیق و فعالیتهای آن بخش از تشکیلات که در آنجا مستقر هستند را بخطر بیندازد. اینکه کومه له در دوروبر سلیمانیه اردوگاه دارد، واقعیتی است. این اردوگاه تا جای ممکن باید حفظ شود. به همین دلیل کومه له مجبور است تا قواعد آن منطقه را به شکل معقولی رعایت کند. اگر حکمتیستها و یا هر جریان دیگری که منظر هستند تا کومه له فوراً موضعگیری کند، اگر یک مقر یا 10 نفر در آنجا داشتند که میخواستند حفظش کنند، آنوقت میدیدیم که چطور دست به عصا راه میرفتند و چطور با اتحادیه میهنی و پارت دمکرات بر سر مسائل مختلف وارد مذاکره و گفتگو میشدند.

مصاحبه کوتاه رفیق احمد صالحی به اندازه کافی گویا بود. کومه له همواره در کنار کارگران و زحمتکشان قرار داشته و باقی خواهد ماند و از منافع آنان دفاع میکند. من از احتیاط کومه له در این زمینه دفاع میکنم. موضوع مستقیم کار کمونیستی کومه له نه کردستان عراق بلکه ایران است. و این هیچ وقت به این معنا نبوده است که کومه له از منافع کارگران کردستان عراق و سازمانهای چپ و سوسیالیست آنجا دفاع نکرده است.

فردا اگر فعالی، سوسیالیستی یا هر انسان شریفی از کردستان عراق آمد و گلایه کرد که چرا علنا و آشکارا در تظاهراتها ما را همراهی نکردید، چرا اطلاعیه در حمایت از ما صادر نکردید و غیره، بنظر من بزبان خیلی ساده میتوان به این رفقا و دوستان گفت که: « ببخشید، ما در موقعیتی نبودیم که بتوانیم علنا شما را در مبارزات برحق خیابانی همراهی کنیم. اگر صدور یک اطلاعیه را با به خطر افتادن امنیت یک تشکیلات بخواهیم بسنجیم، برای حفظ امنیت جان آن صدها و شاید هزاران نفر، اطلاعیه صادر نمیکنیم. و شکل دفاع حتما صدور اطلاعیه نیست که خودتان هم میدانید» بدون شک آن انسان منصف در محل که وضعیت را می بیند، این صحبت ما را می پذیرد.

صدور اطلاعیه حمایت یا محکومیت مادام که نتوان آن سیاست را تا به آخر پیگیری کرد، و غیره، باید محتاط بود. این احتیاط اصلا به معنی دفاع از احزاب اتحادیه میهنی و پارت دمکرات هم نیست.

من قبلا در بحث « سوسیالیسم در ایران و وظایف انترناسیونالیستی حزب کمونیست ایران» به نکات گریه ی اشاره کرده بودم. بخش کثیری از جنبش کمونیستی ایران بیشتر اهل شعار دادن، بیان آنقدر کلی و عام و شاید هم زیبا، هستند که ربطش را به کارگر و مبارزه از دست میدهند.

اگر حزب ما بتواند به مسائل و معضلات پیشروی طبقه کارگر ایران پاسخ درخور بدهد، اگر جریان ما بتواند در اتحاد و سازمانیابی کارگران ایران نقش داشته باشد، کار بزرگی کرده است و این مستقیماً موضوع کار کمونیستی ماست. اگر در این رابطه خطری هم بوجود بیاید، این آمادگی برای رودروئی با خطرات احتمالی از قبل بوجود می آید. این قانون مبارزه است.

من در شماره های تائکونی این نشریه آگاهانه شعار « کارگران ایران متحد شوید » را علم کرده ام. این شعار اصلاً در تقابل یا نقد شعار « کارگران جهان متحد شوید » نیست. بلکه از واقع بینی سرچشمه میگیرد که فکر میکنم جنبش کمونیستی ایران بطور عام و حزب کمونیست ایران مشخص تر باید این واقع بینی را داشته باشند. برای متحقق شدن شعار کارگران جهان متحد شوید، باید کارگران در جایی یا جاهای قدرت باشند، به قدرت تبدیل شده باشند که مطالبات و خواستها و جهان بینی سوسیالیستی خود را در سطح گسترده تری جامه عمل پوشانند. در غیر اینصورت در دنیای امروز به این شیوه ای که می بینیم کارگران جهان متحد نمیشوند. کسب قدرت سیاسی از سوی کارگران در یک کشور هسته اصلی بحث من است. بنظر من یکی از کارهای اصلی فعالین سوسیالیست جنبش کارگری ایران در مقطع کنونی در کنار سایر فعالیتها، کسب شناخت نزدیک و ایجاد شبکه های ارتباطی با کارگران کشورهای همسایه است (انترناسیونالیسم سوسیالیستی).

ما ناچار به پذیرش محدودیت هستیم. این در اساسنامه هم ذکر شده است. « حزب کمونیست ایران ». این کلمه « ایران » همان محدودیتی است که دست ما را در مبارزه باز نمیگذارد. آنانی که میپندارند که فرقی نمیکند، بگذار آنطور بپندارند.

ما باید به یک نقطه بچسبیم و تلاش کنیم از آن نقطه یا جا- بگاه خود را به مکانهای دیگر گسترش دهیم. نقطه .

موج اعتراضات توده ای و قیام های جهان عرب علیه حکومت های خودکامه به همان وسعت به ایران هم سرایت خواهد کرد. سوی دلایل سیاسی و اقتصادی، روانشناسی توده ای نیز در چنین شرایطی مکانی در تحلیل ها اشغال میکنند. توده ها میتوانند از خود بپرسند چرا مردم مصر توانستند حسنی مبارک را که بمدت 43 سال برر مصر حکومت کرد را ساقط کنند، اما چرا مردم ایران نمیتوانند؟ بدون تردید حکومت حسنی مبارک با جمهوری اسلامی فرق داشت، چه بسا روشن است که جمهوری اسلامی دهها بار از رژیم مبارک خشن تر، خودکامه تر و سرکوبگر تر است. اما خواست و اتحاد میلیونی مردم مصر علیه مبارک و پیگیری دسته جمعی آنان در میدان آزادی برای متحقق ساختن خواستهایشان، میتواند برای مردم ایران و طبقه کارگر هم حاوی درسهایی ارزشمندی باشد. توده های کارگر در ایران هم به آن شرط که در سطح میلیونی و با خواست روشن و مشخص به میدان مبارزه سیاسی وارد شوند و دسته جمعی پیگیر تحقق خواستهایشان باشند، میتوانند رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کنند و بساط این حکومت سرکوبگر و خودکامه را جمع کنند. علیرغم اینکه نامتعارف بودن رژیم اسلامی ایران در طول این سی سال، خود به نوعی متعارف شدن تبدیل شده بود، اما امروز هیچ از اعمال و سیاستهای رژیم مهر یک رژیم عادی بورژوازی را با خود ندارند.

انقلاب مصر نشان داد آنچه نا ممکن بنظر میرسد، کاملاً امکان پذیر است. توده های وسیع کارگر و زحمتکش میتوانند رژیم جمهوری اسلامی را با انقلاب خود سرنگون سازند. آنگاه که توده ها با خواست مشخص و روشن رفتن جمهوری اسلامی، متحد و در صف میلیونی در عرصه مبارزه سیاسی پیگیر خواست خود باشند، هر درجه از سرکوبگری نیروهای مسلح رژیم نیز نمیتوانند آنان را به شکست بکشانند و خود و ادار به تسلیم خواهند بود.

## کارگران ایران متحد شوید!

ای مایل تماس:

[mobarezetabaghati@gmail.com](mailto:mobarezetabaghati@gmail.com)

[bnaseri@hotmail.com](mailto:bnaseri@hotmail.com)